کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب مهر خاوری — فارسی

مصنف / مؤلف میرزا معصوم تبریزی

خطی / چاپی نستعلیق ۱۲ سطری

سال چاپ یا تحریر ۱۲۸۵ عدد اوراق ۶۴

جزء کتب ادبیات شماره ۱۰۴۱

شماره عمومی ۵۰۰۶ شماره قبض

واقف میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۲/۵ عرض ۱۴ سانتیمتر گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

بازدید شد [illegible]

امور عکس و میکروفیلم

آستان قدس رضوی

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله مهر خاوری

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و اوضح لنا فیه طرق الصدق و الصواب لیکون تذکرة و ذکری لاولی الالباب و الصلوة و السلام علی من اصطفاه بالرساله علی عباده الملک المعبود سیدنا و نبینا محمد ص صاحب مقام المحمود و علی آله المنتجبین من اول فطرتهم الیوم الموعود اما بعد بر رای عالم آرای ارباب دانش و بر ضمیر مهر تنویر خداوندان بینش مخفی نخواهد بود که در هنگامی که ممالک امنیت مسالک ایران بیمن قدوم میمنت لزوم ممالک خسرو و صاحبقران سلطان اعظم و خاقان افخم مفخر ناصر مای سلاطین عرب و عجم حامی بیضه اسلام حافظ شریعت غرای سید انام ص خلیفة الله علی خلیقه عارف الحق بحقیقه سلطان بن سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان بن خاقان مروج مذهب اثنی عشری محیی آثار و آیات خیر البشر ابو النصر و الفتح





و الظفر المؤید من عند الله الجبار ذوی المعالی فتحعلی شاه قاجار خلد الله ظلال جلاله و ضاعف محاسن جلاله بجاه نبینا محمد و آله زیب و زینت دشت اختران فروزان آسمان خلافت که هر کدام بعنوت ناسخ مآثر قاآن و بعدالت ماحی آثار نوشیروان بوده هر یک را بجهة تنظیم امور عباد و آبادی نواحی و بلاد در اطراف و اکناف ممالک محروسه بایالت سرافراز فرموده که بتمهید بساط عدل و داد و رفاهیت احوال عباد پرداخته رعایا که ودایع خالق البرایا میباشند در جهه امن و امان غنوده بتحصیل دعای خیر بجهة ذات کثیر البرکات آنحضرت نموده باشند

قطعه

شاه سپهر است و تاج اختران — جبهه فروزنده گران تا کران
شاه چو دریای گهر زا استی — هر گهرش غیرت دریاستی
وه چه گهر تا که ازین بحر خاست — هر گهرش قیمت صد بحر کاست
از دم آن غنچه که در گل نهفت — وه که درین روضه چه گلها شکفت
قطره نیسان شه ابر کف — لؤلؤ لالا شده در هر صدف
هرچه گهر تا شعف با مان پاک — جمله نثار کند ... پاک

بتاریخ ... ۱۲۰۸ ... شمسی
بایگانی شد ...

حال درماندگان دمی دانی / که بدرمان درد درمانی
ملک دل را مرمتی فرمای / تا نکرده است رو بویرانی
وقت ترحم است بسر نهادی پای / منی دردم از گران جانی
این بندم از که بر پای این سنگم از که بر پر / صیدیم که ز صیاد نه دانه نه دامی
زلف مشکین بره باد صبا بگشادی / باز در فکر پریشانی ما افتادی
آسمانش نگذرد که بود شاد دمی / تا بنا شادی محمود تو ای مه شادی
بغیر عشق تو ما را نبوده است و نباشد / نه ملتی و نه کیشی نه مذهبی و نه دینی
گرت بماه مقابل کنم تو بهتر از آنی / ورت بمهر برابر نهم تو خوشتر از آنی
ای سبزه را ز خلد ز خطت روایتی / تسنیم و سلسبیل ز لعلت کنایتی
در معرکه عشق مزن لاف دلیری / چون هست برابر بشه آنجا سپاهی
گر از بیگانه آگاه هستیم بود / نمی گشتم بگرد آشنائی
آنزمان بود دولت وصل تو میسر / حسرت نبرد هیچ بالی و بجاهی
هر کس که هست عاشق بایست بنده باشد / محمود گشت دیدی چون بنده غلامی
شرح آزادی ما در همه جا میگویند / بجز از خانهٔ صیاد که نبود خبری



بمن نامهربان با دیگرانش مهربان کردی / به بین با غیر چون با من جفای آسمان کردی
داشتم از تو نهان در دل خود گر سخنی / دیدی آخر که شد افسانهٔ هر انجمنی
به رخ من کنج قفس بود اگر / جانب کوی تو دری داشتی
ناصحم از عشق نمیکرد منع / گر ز محبت خبری داشتی
هر گرا می نگرم در پی آزار کسانست / کم چه هرگز نشدم در پی آزار کسی
نامه بگرفت ز من غیر و بآن مه نرساند / نگذرد کار بناکس چو فتد کار کسی
چندی است در کنج قفس کم میل پرواز کنم / در خون تپش بال و پرم ترسم ار آزادم کنی
همه روز من گذر باشد براهی / کز آن ره بگذرد مژگان سیاهی
از نالهام شد تنگ جا از تو گرفتاران قفس / وقت است ای صیاد من گر زود آزادم کنی
با من تو نه همراهی و از من نه جدائی / جای تو کدام است و خدا را تو کجائی
زان چشم ز آبادی دل بسته ام دامن / ویران شود آن دل که تواش خانه خدائی
تا دیده بروی تو گشودیم نگارا / بستیم نظر از همه عالم بنگاهی
آرم بروز محشر داد از غم تو بر تو / زان رو که جز توام نیست آنکه داد خواهی
عالمی را همه شب دارم از افغان بیدار / تا که در خواب نه بیند رخت ای یار کسی

بادی آباد که در پای خمم ای ساقی — آنقدر سعی نمودی که خرابم کردی

در عشق مشکل نیست کاسان نگردد آخر — تنگ دل باشد سهل است شکستن

من نگویم که زحال منت آگاهی نیست — اگر از حال من اما زخدا بیخبری

با بودن دل و جان آسایشم حرام است — منعم همیشه دارد اندیشه از حرامی

خدا ای کاشش نماید به محمود — اگر مرگش بود چون زندگانی

پشیمانم که دل دادم بدست طفل نادانی — چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

سنه ۱۲۶۵ — سنه ۱۲۶۵

آهو چو تو هم وحشی گر گرد رخ مجنونی

تکلیف ادب دور است از مردم صحرائی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازنویس شد [illegible]